

سریع شروع کردیم ولی در پست پروداکشن خیلی باطمینان کار را پیش بردیم تا آن خروجی که می خواستیم را به دست بیاوریم. به عنوان مثال اصلاح رنگ فیلم ۱۵ جلسه طول کشید چون خیلی وسواس داشتیم. پس از اینکه اصلاح اولیه به اتمام رسید سه ماه دفتر رفتیم و پس از آن دوباره نشستیم و دوباره فیلم را با هم دیدیم و روی رنگ و نور کار کردیم. فکر می کنم به این علت که پروژه دست خودم بود کمی وسواس پیدا کرده بودم چون اگر پروژه دیگران بود قاعدتاً باید ۵ روزه اصلاح رنگ را انجام و فیلم را تحویل کارفرمای تهیه کننده می دادم. از طرفی با اینکه روزهای فیلمبرداری ما کوتاه بود ما بیشتر پلان های فیلم را در گلدن تایم فیلمبرداری کردیم. ما با تمام عواملی که برای این کار انتخاب شده بودند صحبت کرده بودیم که باید آنقدر آماده باشید تا در تایم های فیلمبرداری هیچ خللی ایجاد نشود و خدا را شکر عوامل نیز در این زمینه همکاری کامل را داشتند.

سخن پایانی

من خیلی دوست دارم که این کار دیده شود به هر حال سینما مخاطبان متفاوتی از اقدار مختلف فرهنگی دارد اما به نظر من ذائقه مخاطب سینمای ما این روزها صاف به یک دسته از فیلمها محدود شده است و آن هم به این علت است که ما به عنوان هنرمند داریم کمی در حق مخاطب کوتاهی می کنیم. مخاطب ما مخاطب بسیار باهوشی است و ما نباید صرافیه او به عنوان خوراک فرهنگی، هنری فیلمهای کمدی و فانتری بدهیم. مخاطب ما اهل مطالعه است، فیلم می بیند و در فضای مجازی و اینترنت می چرخد و زندگی و فرهنگ های دیگر را می بیند و با ما مقایسه می کند. این در حالی است که ما فرهنگی بسیار غنی ای داریم. در اکران افتتاحیه وقتی با مخاطبان صحبت می کردیم شاهد این بودیم که افراد با سلیقه های مختلف سینمایی از این فیلم لذت برده بودند و این نشان می دهد که مخاطب ما پذیرای فیلمهای متفاوت نیز هست. حقیقتش خود من نیز در ابتدا شک داشتم که مخاطب این فیلم را بپذیرد اما از روز اکران افتتاحیه با خودم، همینطور با سازندگان این فیلم عهد بسته ام که این فیلم سردمدار ساخت این نوع فیلمها در سینمای ایران شود. همانگونه که آقای فرهادی، آقای سعید روستایی، آقای کیارستمی و... هر کدام مسیری را باز کردند ما هم مسیر ساخت این نوع از فیلمها را باز کنیم. چرا که این نیز یک نوع از زبان سینماست و چه خوب است که ما از این نوع زبان هم استفاده کنیم و فیلم بسازیم و فیلم ببینیم. در آخر خیلی خوشحال می شوم که هم وطنان عزیزم و کسانی که به سینما علاقه دارند بیایند و فیلم ما را ببینند و به دوستان و اطرافیان خود معرفی کنند. خود من به شخصه نظر پاتشان را می شنوم، می خوانم و می بینم.

آرش رحمانی، کارگردان:

هنر انسانها را به سمت تعالی می کشاند

ایده این فیلم چگونه شکل گرفت و پرداخت آن چقدر زمان برد؟

من تقریباً دو سالی در گیر و دار این ایده بودم چون خودم به هر حال یک سری تجارب در نوشتن ها و فیلمنامه هایم داشتم و همیشه بر اینم سوال بود که اگر روزی با شخصیت هایی که روی کاغذ خلقشان می کنم مواجه شوم و مرا مواخذه کنند، چگونه می توانم با آنها برخورد کنم. حال مادر میان شخصیتها و کاراکترهای این داستان ۴ سیاه پوش داریم که نشانه چهار خصم درون نویسنده هستند و با توجه به علاقه بسیار زیادی که به عرفان، شعرا و حکمای خودمان دارم با رجوع به یک شعر از شیخ محمود شبستری اساساً جرقه این کار زده شد که می گوید:

جهان خلق و امر اینجا یکی شد،

یکی بسیار و بسیار اندکی شد

همه از وهم توست این صورت غیر،

که نقطه دایره است از سرعت سیر

چو قاف قدرتش دم بر قلم زد،

هزاران نقش بر لوح عدم زد
جهان درون این نویسنده دارای چهار خصم است و ما با نویسنده ای مواجهیم که یک سری کینه و کدورت هایی در زندگی خودش داشته، همینطور فریادهایی که به صورت عینیت و به شکل فیزیکی نتوانسته از عهده آنها بر بیاید و انتقامش را در ذهنش و روی کاغذ گرفته است. در واقع جرقه این قصه و پرداخت به آن با

همین اشعار، نوشتن ها، تجربه کردن ها و درگیر عینیت و ذهنیت بودن و جهان ماهوی انسانی شکل گرفته است.

نام فیلم از کجا می آید؟

اعداد برایم در زندگی بسیار مهم هستند و همیشه برای من نشانه بوده اند. اما این تصویر از «۱۱:۱۱» برای من در جایی شکل گرفت. در مراسم ختمی بودیم و چهار مرد از دور می آمدند و به نوعی دو به دو از یکدیگر فاصله گرفته بودند، ساعت را نگاه کردم و دیدم ۱۱:۱۱ دقیقه است، وقتی سر چرخاندم و این چهار مرد مشکی پوش را دیدم که اینگونه می آیند به نظرم نشانه عجیب و غریبی آمد چون روی اعداد و حروف خیلی تاکید دارم و به نظرم خود کلمات و اعداد انرژی زیادی می دهند. دیگری هم بحث چهار خصم درون و چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش بود که ما تحت القمر درگیرش هستیم. عناصری که به عنوان چهار طبع سرد، گرم، تر و خشک هم از آن یاد می شود که وقتی دچار جدال و جنگ از درون می شوند درون ما آتشفشانی شکل می گیرد و ما باید آنها را به وحدت برسانیم و اگر نرسانیم نابود می شویم.

در زمینه تهیه و سرما به گذار با چه چالشی مواجه بودید؟

سینمای مستقل و سینمای آرت مثل همین فیلم ۱۱:۱۱ داستان های خودش را دارد چون تهیه کنندگان و سرمایه گذاران کمی سخت به سمت این آثار می آیند و بیشتر دوست دارند به سمت و سوی فیلمهای سینمای بدنه یا فیلمهای پر فروش، حتی فیلمهای کمدی بروند در واقع فیلمهایی که راحت تر هستند و بیشتر جنبه سرگرمی دارند و آنقدرها چالش برانگیز نیستند. اما ما برای ۱۱:۱۱ مشقت های زیادی کشیدیم. تقریباً ۲ سال به دنبال سرمایه بودیم که جناب مهندس دریاباری که یکی از شهروندان ساده این کشور است آمدند و پس از صحبت هایی که انجام شد پذیرفتند که در کنار کار باشند. همه عوامل هم خیلی از خود مایه گذاشتند چون فیلم آرزوهای ما نبود و در بیابان های اختراعات جاده سواره فیلمبرداری ها انجام شد و ما تقریباً ۲۰ روز با مشقت را در زمستان گذراندیم و خوشبختانه در پسا پروداکشن نیز عوامل حرفه ای خوبی با ما همکاری کردند تا کار به این مرحله رسید که امیدوارم مورد پسند مخاطب قرار بگیرد.

مدت زمان ۲۰ روزه برای فیلمبرداری کوتاه به نظر می آید این موضوع شما را با چالش مواجه نکرد؟

چرا؛ ولی به خاطر مستقل بودن و مسائل مالی ای که داشتیم با این شرایط مواجه بودیم اما من تمام استوری بوردها را از پیش آماده کردم. دو دفتر دکوپاژ داشتیم یکی های باجت و دیگری لوباجت که حتی اگر آن امکانات را نداشتیم آنچه باید انجام دهیم مشخص باشد. ما تقریباً دو ماه در پیش تولید بودیم و من تمرینات زیادی هم با بازیگران داشتم حتی سر لوکیشن رفتیم و بازیگران پخته شدند بنابراین سر صحنه بسیار آماده بودند و خوب اکثر آنها هم تئاتری بودند. بنابراین وقتی در لوکیشن حاضر شدیم همه چیز از جای دور بین گرفته تا صحنه و دیالوگ بازیگران مشخص و طراحی شده بود اما بنا به حساسیت هایی که گاهی پیش می آمد اتفاق می افتاد که گاهی یک پلان را بارها و بارها بگیریم. ساعت های آفیش ما هم حدوداً ۱۲ ساعت در روز بود. ما صبح تا ظهر یک اپیزود را کار می کردیم بعد آف می دادیم و ظهر تا عصر یک اپیزود و عصر تا مثلاً تا ساعت ۱ و ۲ با مادام بخش های خانه نویسنده را می گرفتیم. صحنه ها دسته بندی شده بود و واقعاً بچه های گروه فیلمبرداری، خود آقای مهدی ایل بیگی و عواملشان بی نظیر بودند. در واقع ما یک گروه جوان بودیم که دست به دست هم دادیم و به صورت چریکی سعی کردیم آنچه که واقعاً شد را به منصفه ظهور برسانیم.

انتخاب بازیگران چگونه انجام شد؟

اکثر بازیگران این فیلم بازیگران تئاتر هستند که متأسفانه اغلب هم مهجور واقع شده اند. آنها فارغ التحصیل تئاتر هستند و بالای ۱۵ سال روی صحنه تئاتر درخشیده اند. من هم با شناختی که از این بازیگران کمتر شناخته شده داشتم که بنا بر همان فعالیت های تئاتری خودم بود این انتخابها را انجام دادم و فکر می کنم برای فیلم بعدی هم در کنار بازیگران شناخته شده حتماً از بازیگران تئاتری استفاده خواهیم کرد چون می دانم که انگیزه

دارند، می جنگند و شرایط سخت را تحمل می کنند و این از عهده تئاتری ها بر می آید و شاید بازیگران دیگر نتوانند بیایند و در آن بیابان ها از کوه بروند بالا، زمین بخورند، از گل و لای رد شوند و در آن خانه پر از دود و گرد و غبار بازی کنند. علاوه بر این من برای هر کاراکتر قالب بندی کردم و طبق شناخت رفتاری که روی بازیگرها داشتم با توجه به ویژگی های کاراکترستیک مثل صدای بازیگر و... بازیگر هر نقش را انتخاب کردم و حقیقتاً کار کردن با این دوستان برای من بسیار لذت بخش بود.

با توجه به اینکه گفتید از شاگردان استاد کیمیایی بودید آیا برای خود شما چهار مرد سیاه پوش به نوعی ادای دین به سینمای کیمیایی بود؟

من ارادت خاصی به آقای کیمیایی دارم اما اگر بخواهیم از نقطه بالاتری به قضیه نگاه کنیم باید بگویم که اساساً سینمای مورد علاقه من همان سوفیا دراما یا همان فیلمهای فلسفی است. اما مثلاً فیلمهای آقای مارتین اسکورسیزی هم برای من جذاب است مخصوصاً آن بحث گانگستری و توی سیلوئت بودنشان، بنابراین اینها برداشت های من هستند و سعی کردم اگر ادای دینی هم هست به آن نوع از سینمای فلسفی باشد چرا که من سینمایی را دوست دارم که مسئله انسانی را مطرح می کند. مسلماً هر مخاطبی برداشت خودش را دارد ممکن است کسی کار را سیاسی و دیگری اجتماعی ببیند اما این، همه جهان درون نویسنده است که به شعری از عطار نیشابوری هم ارجاع دارد که می گوید:

در میان چهار خصم مختلف، کی توانی شد به وحدت متصل
یعنی ما چهار خصم درونی داریم که خود این چهار خصم این کاراکتر را گرفتار می کنند حال ممکن است به شکل عذاب وجدانش باشند یا شکل دیگری از خود نویسنده. نویسنده بی نقابی که این همه بلا سر شخصیت های داستان آورده و در جایی شخصیت های داستان یقه او را می گیرند. به نوعی هر کدام از ما خصم بزرگتری درونمان داریم.

آیا در سینمای فلسفی عنصر غافلگیری نیز اهمیت دارد یا تلاش می شود تا مخاطب در یک فضای معمایی قرار بگیرد؟

به نظر من آن غافلگیری در مواجهه شدن فرد با خودش است. یعنی من نوعی سال هاست که زندگی می کنم اما تا حالا نشده که در برابر آینه بایستم و با خودم صحبت کنم، بپرسم که از کجا آمده ای؟! آمدنت بهر چه بود؟! وقتی من اینها را از خودم بپرسم مواجهه شکل می گیرد. اینکه با خودم مواجه شوم به نسبت مواجهه های بزرگتر است تا اینکه بخواهم با جریانات زندگی، پستی ها و بلندی ها و واقعیتها مواجه شوم. من همیشه یک ایده بزرگ دارم که در واقع تار کوفسکی بزرگ نیز آن را عنوان می کند که اکثر آدمها از خلوت و تنهایی بیزارند، از آن فرار می کنند و می خواهند همراه دوستان و در جمع باشند. به نظر من این عدم تمایل به بودن در تنهایی و خلوت به خاطر ترس است. اینکه فرد می ترسد با خودش، وجدانش و کرده های خودش تنها باشد... بنابراین احساس می کنم غافلگیری عمده مواجه شدن ما با خود بی نقابان است. مادر خانواده، جامعه یا در محل کار فردی متفاوت از خود واقعی مان هستیم و آنجایی خود اصلی مان هستیم که تنها مییم و باید از خود بپرسیم که آنجا چه کسی هستیم!

سخن پایانی

به نظرم این نوع سینما درست مانند کتاب خوانی نیاز امروز جامعه ما است. همانگونه که بزرگان مان تاکنون بارها گفته اند باید کمی قضیه تفکر را جدی بگیریم و بیش از آنکه به ظاهر مان توجه کنیم، فکر کنیم، فیلم خوب ببینیم، کتاب بخوانیم و کمی مشاهیرمان را بیشتر بشناسیم. از فیلمسازان جوانی که در این شرایط فیلم می سازند، حرفی برای گفتن دارند و سینمایشان دغدغه مند است حمایت کنیم و به سینما و هنر صرفاً با نگاه دلالی نزدیک نشویم. سینما هنر است و باید به هنر احترام بگذاریم، چرا که هنر بخش اعظمی از زندگی است و این چیزی است که تمام عرفا و فلاسفه و بزرگان گفته اند. جوری که عرفا دست به شعر می شوند و فلاسفه در برابر هنر زانو می زنند. هنر فرهنگ سازی کرده و تفکر ایجاد می کند و در واقع انسانها را به سمت تعالی می کشاند و من مطمئن هستم با این جامعه خوب و مردم باهوشی که داریم قطعاً این اتفاق می افتد و همه چیز روشن است.